

ملی مذهبی ها و راه مصدق از منوچهر تقوی بیات

شگفت آن که بزرگان ملی مذهبی ها، هم دکتر مصدق را دیدند و هم سید ابوالقاسم کاشانی و هم، هم پالگی اش سیدمحمد بهبهانی و نیز محمدتقی فلسفی و شعبان بی مخ را دیدند و آزمودند. این آخوندها، این اوباش و نیز مذهبی های واپسگرا و زمین داران با کودتای انگلیسی - آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برای سرنگونی دولت ملی دکتر مصدق همراهی کردند. روح الله خمینی نیز از پادوهای کاشانی و بهبهانی در جریان کودتای سال ۱۳۳۲ بوده است. همین ها در تیرماه ۱۳۳۲ کتابی را منتشر کردند کم و بیش شبیه کشف الاسرار که حاوی قانون اساسی حکومت اسلامی بود. در این کتاب هم شاه و دربارش باید از مرجع تقلید شیعیان اطاعت می کرد. خمینی درباره ی دکتر مصدق می گوید؛ " او مسلم نبود" و داستانی درباره ی دوران نخست وزیری دکتر مصدق نقل می کند: « من در آن روز [روز ۱۳۳۲] در منزل یکی از علمای تهران بودم که این خبر را شنیدم که یک سگی را عینک زده اند. به اسم "آیت الله" توی خیابان ها می گردانند. من به آن آقا عرض کردم که این دیگر مخالفت با شخص نیست این سیلی خواهد خورد[روز ۱۳۳۲] و طولی نکشید که سیلی خورد [روز ۱۳۳۲] و اگر مانده بود سیلی بر اسلام می زد.» [روز ۱۳۳۲] این کودتا کشور ما را صدها سال پس راند و خود آمریکایی ها هم از کرده ی خود پشیمان شدند و به گونه ای از مردم ایران پوزش خواستند. مادلین آلبرایت وزیر خارجه آمریکا در یک سخنرانی در سال ۲۰۰۰ میلادی چنین گفت:

« در سال ۱۹۵۳ آمریکا نقش مؤثری در ترتیب دادن براندازی نخست وزیر محبوب ایران محمد مصدق داشت. دولت آیزنهاور معتقد بود که اقداماتش به دلایل استراتژیک موجب آنند ولی آن کودتا آشکارا باعث پسرفت سیر تکامل سیاسی ایران شد و تعجبی ندارد که هنوز بسیاری از ایرانیان از این دخالت آمریکا در امور داخلی آنان ناراحتند. علاوه براین در ربع قرن بعد از آن ایالات متحده و غرب پیوسته از رژیم شاه حمایت کردند. دولت شاه هرچند کارهای زیادی برای پیشرفت اقتصادی ایران انجام داد، [روز ۱۳۳۲] مخالفان خود را بی رحمانه سرکوب کرد.» برک اوباما رئیس جمهور آمریکا در ژوئن ۲۰۰۹

و هیلاری کلینتون وزیر خارجه دیگر آمریکا در اکتبر سال ۲۰۱۱ هریک جداگانه درباره ی این کودتا ابراز تأسف و همدردی کردند.

دکتر مصدق در دادگاه نظامی غیرقانونی کودتاچیان از حقوق و منافع پایمال شده ی ملت ایران دفاع جانانه و شجاعانه ای کرد ولی شوربختانه تا پایان عمر در احمد آباد زندانی شد. تاریخ، مردم جهان و مردم ایران گواه راستی راه و روش مردم دوستی و میهن دوستی دکتر مصدق هستند. نه دستگاه های جاسوسی انگلیس؛ بزرگ ترین دشمن دکتر مصدق، نه سازمان سیا و نه سازمان کا گ ب و نه دیگر دستگاه های جاسوسی کشورهای سرمایه داری هیچیک نقطه ضعف کوچکی از دکتر مصدق نیافتند تا بتوانند بزرگی و میهن دوستی او را لکه دار کنند.

اصطلاح ملی مذهبی، پیش از پدید آمدن جمهوری اسلامی در ایران وجود نداشت و سیاسی ها تنها واژه های ی ملی، چپ و راست را به کار می بردند. (درباره ی ملی مذهبی ها آقای دکتر محمدعلی مهرآسا مقاله ی بسیار ارزشمندی نوشته اند که در این لینک می توانید بخوانید: <http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=10060>). در آن روزگاران آقایان دکتر یدالله سبحانی، مهندس مهدی بازرگان، سید محمود طالقانی، مهندس عزت الله سبحانی، دکتر کاظم سامی، عباس سمیعی، مهندس منصور عطایی، دکتر پیمان و بسیاری از مردان سیاسی دیگر، ملی بودند. مذهبی بودن آن ها بیشتر جنبه ی شخصی داشت. آن ها پیش از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ از راه و روش دکتر مصدق پیروی می کردند، اما طمع بهشت موعود آن ها را به جهنم جمهوری اسلامی رهنمون شد.

خمینی همه ی ایرانیان به ویژه مذهبی ها را فریب داد. زنده یاد دکتر سامی وقتی از دیدار خمینی از پاریس به تهران باز گشت سرتا پا شیفته ی او شده بود. اما وقتی که به ماهیت ضد بشری و ضد ایرانی او پی برد از او دوری جست که دیگر دیر شده بود. شاید بتوان گفت که این گونه شخصیت های ملی که مذهبی هم بودند، گرایش ملی هم داشتند. شاید واژه ی "ملی گرا" را خمینی برای تحقیر؛ درباره ی این مذهبی هایی که گرایش ملی داشتند به کار برده است که بعدها واژه ی ملی گرا به غلط به ملی ها هم نسبت داده شد. یاران دکتر مصدق در دولت ملی مانند دکتر فاطمی، دکتر صدیقی، دکتر سنجابی، دکتر آذر، محمود نریمان و ... به راستی مردانی ملی بودند نه ملی گرا. آن ها به ملی بودن گرایش نداشتند بلکه به راستی ایرانی بودند و گوهری ملی داشتند. آن مردمان ملی در زندگی خودشان ملی بودن و مردم دوست بودن خودشان را نشان دادند. یک مذهبی می

تواند ملی گرا بشود و یا یک کمونیست می شود که گرایش ملی داشته باشد، اما دکتر مصدق ملی گرا نبود بلکه یک شخصیت ملی و راستین بود.

در کشوری مانند کشور ما ایران که استعمار و به پیروی از استعمار، استبداد فرمان می راند مبارزه ی جبهه ای و همه گیری می تواند راهگشا و آزادیبخش باشد. بیهوده نبود که دکتر مصدق جبهه ی ملی را پدید آورد. او می خواست همه ی نیروهای مردمی را در راه آزادی و استقلال ایران به کار برود. آزادی که پا بگیرد حزب ها و سازمان ها پدید می آیند و رشد می کنند و آنگاه است که شهروندان به مرتبه ی مردم بودن می رسند. مذهبی های ملی مانند مهندس بازرگان و دکتر سبحانی در سال ۱۳۴۰ نهضت آزادی را بنیان نهادند و با آمدن خ. دجال همه به دنبال او رفتند و حزب و محبوبیت ملی خود را هم در پای خ. دجال قربانی کردند. زنده یاد مهندس محمد حنیف نژاد هم برای تحقق آرمان هایش مدتی هم به نهضت آزادی پیوست و سپس به مبارزه ی مسلحانه روی آورد. راه تجربه شده ی مصدق را که یک بار به پیروزی انجامیده بود رهبران جنبش سیاسی و اجتماعی ایران درک نکردند و نپیمودند، در نتیجه دوستان جوان ما راه مبارزه ی مسلحانه را برگزیدند و جان و خرد ارزشمند خود را تباه کردند. دور شدن از راه مصدق مذهبی های ملی را به گمراهی کشاند. آن ها در استقرار پایه ها و تحکیم حاکمیت جمهوری اسلامی نقشی تعیین کننده و اساسی داشتند. استعفای دکتر سنجابی از وزارت خارجه ی دولت موقت، نخست پس از کم تر از یک ماه در اسفند ۱۳۵۷ (که استعفایش پذیرفته نشد) و نهایتا پس از نزدیک به دو ماه در فروردین ۱۳۵۸ نتوانست ملی مذهبی ها را از خواب غفلت بیدار کند. پس از استقرار جمهوری اسلامی بیش از همه ملی مذهبی ها زیان دیدند. آن ها هم مذهب خود و هم کشور خود را از دست دادند. سید محمود طالقانی را مانند مصطفی چمران و بسیاری دیگر از مردمان میهن دوست کشتند. حزب جمهوری اسلامی را با ده ها نفر از مهم ترین اعضای وفادارش منفجر کردند. جوانان طرفدار مجاهدین خلق را در خیابان ها و در زندان ها کشتند. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را از تلاش های اسلامی و میهنی اش باز داشتند. دکتر کاظم سامی را که یکی از ملی ترین مسلمان های ایران بود، مانند پروانه اسکندری و شوهرش داریوش فروهر با دشنه تکه تکه کردند. خانم هاله سبحانی را در هنگام تشییع جنازه ی پدرش با ضربه هایی کشنده از پای درآوردند. مهندس بهزاد نبوی چون از میهن دوستی و مسلمانی خود دست نمی کشید با زندان و شکنجه، به سرنوشت ناهنجار و بدی دچار کردند. خمینی گفت: «جنگ نعمت است» و صدها

هزار جوان ایرانی را به کشتن داد و زیان های جبران ناپذیری به میهن ما زد. حکومت گران مذهبی و فاشیست، مردم را به دو گروه خودی ها و غیرخودی ها تقسیم کرده اند؛ آن ها که خود را "خودی ها" می نامند، که در واقع دشمنان مردم ایران و هم کاسه های حکومت گران اند و بقیه ی ملت جزء غیرخودی ها بوده و محکوم به نابودی هستند.

از آنجایی که هیچ یک از ایرانیان در میهن خود آزادی و امنیت ندارند هنوز هم چاره ی کار ایجاد یک جبهه ی همگانی برای براندازی حکومت ضد ایرانی جمهوری اسلامی است. تا زمانی که ایرانیان به آزادی و امنیت دست نیابند امکان هیچ گونه فعالیت اجتماعی و سیاسی آزاد نخواهد بود. ناگزیرترین و فوری ترین اقدام سیاسی در مقطع زمانی فعلی ایجاد یک رهبری ملی، همگانی و جبهه ای برای گذار از جمهوری اسلامی و رسیدن به آزادی و استقلال در ایران است.

منوچهر تقوی بیات

استکهلم – بیست و سوم آبان ماه ۱۳۹۷ خورشیدی برابر با ۱۴ نوامبر ۲۰۱۸ میلادی

صدمین سالگرد قتل رزا لوگزامبورگ و کارل لیبکنشت

برگردان از ناهید جعفرپور

رزا لوگزامبورگ معروف ترین زن معروف آلمان

بنیاد رزا لوگزامبورگ

Jörn Schütrumpf, Berlin

رزا لوگزامبورگ معروف ترین چهره شناخته شده زنان آلمانی است.

امروزه در آلمان کمتر انسانی یافت میشود که حداقل یکبار نام وی را نشنیده باشد. اکثر آلمانی‌ها سخنان وی را از دست نوشته هایش در "انقلاب روسیه" می‌شناسند که می‌گوید "آزادی یعنی آزادی دیگر اندیش" با این حال اما غالباً روح این جمله را درک نکرده‌اند. با این وجود در در دومین یکشنبه ژانویه هر سال ده‌ها هزار نفر با میخی قرمز در دست در قبرستان سوسیالیست‌های برلین تجمع می‌کنند و قبر رزا را گل باران می‌نمایند.

او و کارل لیبنکشت از سال ۱۹۱۴ رهبران چپ‌های رادیکال آلمان بودند. هر دو در زمان جنگ جهانی اول "بر علیه فرانسه در غرب و روسیه در شرق" زندانی شدند. زیرا آنها بر علیه این جنگ مبارزه می‌کردند. جنگ افروزان از هیچ‌کسی در آلمان به اندازه رزا لوگزامبورگ و کارل لیبنکشت ترس نداشتند.

در انقلاب نوامبر ۱۹۱۸ این دو با وجود امیدشان، اما از کمترین نفوذ برخوردار بودند. زیرا با وجود اینکه مردم آلمان از جنگ خسته شده بودند اما از سرمایه‌داری آلمان به هیچ وجه خسته نبودند. رزا لوگزامبورگ و کارل لیبنکشت که بخاطر موضعشان بر علیه جنگ مشهور شده بودند، متوجه نشدند که کارگران با پایان جنگ در کل موافقند و کارگران متوجه این نبودند که رزا لوگزامبورگ و کارل لیبنکشت دوستدار صلح اکنون خواهان جنگ بر علیه سرمایه‌داری هستند. این عدم شناخت متقابل منجر به یک از خود بیگانگی عمیق گشت.

زمانی که در ژانویه ۱۹۱۹ یک گروه کوچک از کارگران برلین دست به اسلحه بردند، با وجود اینکه حداقل رزا می‌دانست که این جنگ بدون چشم اندازی روشن است، اما رزا لوگزامبورگ و کارل لیبنکشت در کنار آنها قرار داشتند. او دقیقاً در همان جایگاهی قرار داشت که کارل مارکس در سال ۱۸۷۱، زمانی که کمون پاریس شروع شد، قرار داشت. مارکس می‌دانست که این شورش از هیچ شانس برخوردار نیست اما با این حال وی در کنار شورشیان قرار گرفت زیرا در غیر این صورت این احساس را داشت که خیانت کرده است. تفاوت میان مارکس و رزا لوگزامبورگ این بود که مارکس در لندن در امنیت قرار داشت اما رزا در برلین انقلابی بود و از این روی به همراه کارل لیبنکشت در ۱۵ ژانویه ۱۹۱۹ بدست سربازان بقتل رسیدند.

وی زنی با قدی یک متر و پنجاه از کودکی دچار نقص لگن شده بود و بعداً در زندان سلامتیش کاملاً از دست داد. قاتلان رزا او را از هتل

اقامتگاهش در برلین با یک لنگ کفش بر پا دستگیر نموده و از هتل برده و سپس با ضربه اسلحه بر سرش بیهوش کرده و با ماشین به بیرون شهر برده و در آنجا با یک گلوله به مغزش وی را بقتل رسانده، سپس در سیم خار دار پیچیده و به کانال بزرگ رودخانه مرکز شهر برلین پرتاب می کنند. در ابتدا در پایان ماه مه ۱۹۱۹ جسد وی از آب گرفته شد و در ۱۳ ژوئن ۱۹۱۹ با شرکت هزاران برلینی باقی مانده پیکرش بخاک سپرده شد.

رزا دقیقا بخاطر این مرگ فجیح تا به امروز مورد تقدیر قرار گرفته است. متأسفانه مردم بسیاری از زندگی او اطلاعی ندارند. از آنچه که او می خواست حتی کسانی که بر مزارش گردهمایی می کنند اطلاع چندانی ندارند. همان کسانی که وی را بعد از مرگش همراهی کردند به هیچ وجه از زندگی او چیزی نمی دانستند. و دقیقا این مسئله با اعتقادات رزا نسبت به لنین و بعدا تروتسکی در رابطه بود. نگرش رزا با لنین و هوادارانش در باره پاسخ به این پرسش بود که "حزب چه نقشی را باید داشته باشد". برای رزا سوسیالیسم از مبارزات اجتماعی و مبارزات کارگران استخراج می شد و نه از نتیجه کنفرانس های حزبی. در مرکز اقدامات حزب رشد اعتماد به نفس توده ها و همچنین رشد ظرفیت آنان برای اقدام سیاسی قرار داشت. حزب می بایست به طبقه کارگر پیشنهاداتی را ارائه دهد تصمیم اما بعهد خود طبقه کارگر بود. بنظر رزا حزب نمی توانست برای سوسیالیسم مبارزه کند بلکه این وظیفه کل طبقه کارگر بود. برای رزا لوگزامبورگ طبقه کارگر یعنی جنبش کارگری هرکسی در این جنبش شرکت می کرد بی تفاوت از اینکه در کجا زندگی یا کار می کرد، عضو این جنبش می شد.

پل لیووی در سال ۱۹۲۲ در مقدمه کتابش بنام " انقلاب روسیه " می نویسد " آزادی دگراندیش برای رزا لوگزامبورگ انچنان مهم بود و او هیچ انسانی را از این آزادی محروم نمی کرد." پل لووی از سال ۱۹۱۳ یکی از وکلای رزا بود در سال ۱۹۱۴ بعد از کشته شدن رزا و کشته شدن همسر اولش لئو جیگیس (در مارس ۱۹۱۹ در زندان برلین) بعنوان دبیر کل در حزب کمونیست آلمان که اول ژانویه ۱۹۱۹ تاسیس شد، انتخاب گردید و در سال ۱۹۲۱ از حزب اخراج گشت.

برگردان : ناهید جعفرپور

رزا لوگزامبورگ : سوسیالیسم یا بربریت. برگردان از ناهید جعفرپور

” دولت‌های سرمایه‌داری برای رقابت خویش زنجیره‌ای بی‌پایان از تسلیحات جنگی زمینی، هوایی را برای جنگ‌های خونین از آفریقا تا اروپا بکار گرفته‌اند و هر لحظه آماده برای شعله ور نمودن آتش جنگی جهانی می‌باشند. در تمامی کشورهای سرمایه‌داری سال‌هاست که روح پلید گرسنگی و فقر عمومی هر روز گسترده‌تر می‌گردد.....”

این چنین این زن انقلابی در تاریخ اول ماه مه ۱۹۱۳ ، یک سال قبل از اینکه قدرت‌های بزرگ جنگ جهانی اول را شروع نمایند، به جهان اخطار داد.

جملات آنروزی رزا امروز بعد از ۱۰۰ سال معنی واقعی خویش را نشان می‌دهند: دولت‌های کشورهای صنعتی هزینه‌های سنگین تسلیحاتی متحمل می‌شوند و لشکرهای اشغالگر این دولت‌ها، وحشیانه و خشونت بار عراقی‌ها ، افغانی‌ها و سوریه‌ها و... را تحت فشار قرار می‌دهند.

بعد از اینکه سال ۱۹۸۹ اینطور تصور می‌شد که تحولات در اروپای شرقی می‌تواند جهانی صلح‌آمیز و با امنیت ایجاد نماید، دقیقاً از این زمان فقر و جنگ در جهان گسترش یافت. به ویژه از سال ۲۰۰۱ که دولت آمریکا اعلام جنگ با تروریسم را نمود، هر روز انسان‌های بیشتری امنیت‌های زندگی خویش را از دست دادند.

امروز رزا لوگزامبورگ هم اگر زنده بود برای کشته شدن صدها هزار نفر در جنگ‌های اخیر، سران کشورهای قدرتمند را مقصر می‌خواند. بله اگر رزا زنده بود به هیچ قیمتی قبول نمی‌کرد که دولت‌ها و کنسرن‌ها می‌توانند اگر رهبریشان تغییر کند و یا کسانی دیگر در صدر این کنسرن‌ها و دولت‌ها بنشینند، صلح‌آمیز شوند. رزا توضیح می‌دهد که چگونه سرمایه‌داری از روی ناچاری همواره تاثیرات خشونت‌بار دارد.

وی همواره برای سرنگونی این سیستم اجتماعی مبارزه نمود زیرا که اعتقاد راسخ داشت که این سیستم دلیل تمامی این تسلیحات، جنگ‌ها، فقر و استثمار است.

برای اثبات این امر وی با ولادیمیر لنین و نیکولای بخارین ایده‌های کارل مارکس را دنبال نمودند. زمانی که مارکس در اواسط قرن ۱۹ تحقیقات خویش را برای چگونگی عملکرد سرمایه‌داری آغاز نمود در آن زمان هنوز سرمایه‌داری توسعه کامل خویش را ننموده بود.

مارکس در سال ۱۸۴۸ در مانیفست حزب کمونیست می‌نویسد: "سرمایه بدنبال شکار تمامی کره زمین روان است و در این راه مرزها را می‌شکند و بازاری جهانی خلق می‌نماید". اما در ابتدا در قرن بیستم بود که شرکت‌ها در کنسرن‌های بزرگ حل شدند و دولت‌های صنعتی برای مستعمره کردن تمامی جهان به مبارزه پرداختند. این توسعه و گسترش را رزا و لنین و بخارین امپریالیسم نامیدند.

رزا در کتابش بنام "انباشتگی سرمایه" نشان می‌دهد که امپریالیسم پیامد سرمایه‌داری است و می‌باید مرتباً در بخش‌های جدید خود را گسترش دهد. دلیل این کار هم این است که نیروهای مولده که از پیش شرط‌های طبیعی، تکنیکی و علمی تولید می‌باشند در سرمایه‌داری خیلی سریع رشد می‌کنند. بدین صورت همواره بیشتر و بیشتر تولید می‌گردد. اما در این پروسه تولید کالای هر چه بیشتر، امکانات مصرف، تقاضای کارگران استثمارشده و شرکت‌ها اکثراً از سرعتی کمتر و یا اصولاً هیچ سرعتی برخوردار نیست. سرمایه‌داری تلاش می‌کند از یک سو هرچه بیشتر خود را به کشورها و مناطق بیشتری گشایند و گسترش دهد و از سوی دیگر این سیستم پهنه خود را هر چه بیشتر بر روی بخش‌های مختلف زندگی انسان‌ها چون مراقبت‌های دوران پیری، بهداشت و سلامتی و آموزش گسترده و این بخش‌ها را به کالا تبدیل می‌نماید و تلاش می‌کند از این بخش‌ها حداکثر منفعت را ببرد.

در این راستا دولت‌ها هم عملکرد خود را با خواست رشد داخلی و خارجی سرمایه‌داری تنظیم می‌نمایند. از این طریق این ریسک همواره وجود خواهد داشت که این دولت‌ها برای اینکه بتوانند امکان گسترش بیشتر سرمایه‌داری کشورشان را فراهم سازند، به عملکردهای جنگی روی آورند. همزمان این گسترش جهانی سرمایه‌داری به گسترش جهانی طبقه کارگر کشیده می‌شود. کارگران بعنوان سربازان جنگ و همچنین کارگران کارخانه‌جات و ادارات و بیکاران حاشیه جامعه در اثر اجبار سرمایه‌داری به گسترش رنج زیاد خواهند برد. از این رو رزا

لوگزامبورگ و مارکس و دیگر انقلابیون بر این عقیده بودند که کارگران جهان علاقه و منافع مادی و واقعی برای سرنگونی سرمایه داری دارند.

و اما یکسال بعد از آغاز جنگ جهانی اول، رزا نظرات مارکس و انگلس را تأیید نمود. مارکس اعتقاد داشت که سرمایه داری برای انسانها تنها دو امکان را باقی می‌گذارد: "سوسیالیسم یا بربریت"

رزالوگزامبورگ در کتابش می‌نویسد: "بحران سوسیال دمکراسی: " ما امروز دقیقاً در همان جایی قرار داریم که چهل سال پیش فریدریش انگلس پیش‌بینی نمود: در مقابل یک انتخاب. در این حالت یا پیروزی امپریالیسم است و فروپاشی هر گونه فرهنگی. در این حالت درست بمانند روم قدیم یک قبرستان بزرگ ایجاد می‌شود و یا پیروزی سوسیالیسم است به این مفهوم که آکسیون‌های آگاهانه مبارزاتی از سوی پرولتاریای بین‌المللی بر علیه امپریالیسم و متدهایش یعنی جنگ‌ها انجام می‌پذیرد. ما هم اکنون در مقابل یک واقعیت تاریخی به مفهوم "یا این یا آن" قرار گرفته‌ایم و همه چیز به تصمیم و آگاهی طبقاتی پرولتاریا بستگی خواهد داشت."

از زمانی که همواره جنگ‌های بیشتر و فقر بیشتری وجود دارد، دانشمندان به تئوری‌های رزالوگزامبورگ استناد می‌کنند و این تئوری‌ها را مجدداً بسط می‌دهند چنانکه آنان به ایده‌های مارکس استناد نمودند. داوید هاروی پروفیسور جغرافیا و مارکسیست برای مثال سرمایه داری کنونی را بعنوان امپریالیسم نوین می‌خواند و به مشاهدات رزا لوگزامبورگ استناد نموده که می‌گوید: سرمایه داری باید خود را از طریق دسترسی به فضاهای رشد و بازارهای جدید همواره گسترش دهد.

این گسترش برای مثال از طریق خصوصی سازی قابل دسترس است. در تمامی جهان دولت‌ها از سال‌های ۷۰ به بعد بخش‌های بزرگی از خدمات اجتماعی کشورهاشان را در اختیار بازارهای جدید سرمایه خصوصی قرار داده اند.

دولت رفاه (برای مثال حق بازنشستگی و یا سلامتی و بهداشت) که بخش بزرگی از طریق مبارزات کارگران بدست آمده است، از سوی کنسرن‌ها فتح گردیده و این کنسرن‌ها به کمک دولت‌ها با هزینه طبقه کارگر در اختیار بازارهای جدید قرار می‌دهند.

به این امپریالیسم جدید در کنار خصوصی سازی و اشکال دیگر سلب

زندگی از انسانها، برای مثال اختراعات ژن دستکاری شده بذر زراعی و... اضافه می شود. هاروی همچنین از جنگ ها بعنوان وسیله ای برای کنترل ذخایر انرژی خاورمیانه و بعنوان مشخصه بارز این امپریالیسم جدید نام می برد.

میلیون ها عراقی ، افغانی ، فلسطینی، سوریه ای و... در نتیجه بربریت این جنگ ها در زجر و عذابند و از آنجا که جنگ های توسعه طلبانه سرمایه داری بحران و فقر را در سرتاسر جهان گسترش میبخشد، لذا امروز در تمامی جهان تنها این دو امکان وجود دارد یا سوسیالیسم و یا بربریت.

رزا لوگزامبورگ در تمام زندگیش تلاش نمود به انسانها شهادت دهد که در مقابل سرمایه داری کشنده و جنایتکار برخیزند و این سیستم را رد کنند. همچنین این ایده رزالوگزامبورگ را داوید هاروی ماه قبل در یک کنفرانس در لندن مجددا تکرار نمود و گفت: " اگر این مبارزه جهانی بمانند یک مبارزه طبقاتی بنظر میرسد و از حس مبارزه طبقاتی برخوردار است پس در این صورت باید آن را مبارزه طبقاتی بخوانیم. ما باید به مبارزه طبقاتی دامن زنیم".

Linksruck

برگردان : ناهید جعفرپور

**با بن بست‌ی که رژیم جمهوری
اسلامی دچار آن شده است...**

از امین بیات

با بن بست‌ی که رژیم جمهوری اسلامی دچار آن شده است

آیا مردم چاره‌ای جز تغییر کلیت رژیم دارند؟

در عصر سرمایه‌داری و نفوذ روزافزون سرمایه در کشورهای در حال توسعه یا عقب‌نگهداشته شده، که دولت‌ها و ملت‌های کشورهای غربی که بدلائل مختلف مذهبی یا سیاسی یا ضد سرمایه‌داری و... نمی‌خواهند زیر پوشش و اوامر آمریکا، غرب و اتحادیه‌ی اروپا، چین و روسیه بروند، و منافع کشورهای سرمایه‌داری را به خطر می‌اندازند، توسط این کشورها و بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، ناتو، مورد تحریم و تهدید نظامی قرار می‌گیرند.

نمونه بارز آن تحریم‌ها علیه "اتحاد جماهیر شوروی" سابق بود که منجر به فروپاشی آن کشور گردید. هدف از جهانی‌سازی سرمایه توسط بانک جهانی اینگونه است که سرمایه، تجارت، باید هم‌راه با سودآوری و منافع کلان باشد، کشورهای صنعتی امپریالیستی توانسته‌اند نفوذ بانکی و سرمایه را افزایش دهند که هیچ کشور و دولتی نتواند در مقابل اهداف و زور گوئی‌های آمریکا، اروپا مقاومت کند.

در این رابطه است که شرکتهای خصوصی در جهان، سرمایه برای بردن سود بیشتر در مقابل اهداف بانک جهانی سر دو راهی قرار می‌گیرند، هر کجا سود بیشتر باشد این شرکتها به آنجا می‌روند، البته زیر پوشش بانک جهانی، و با اجرای اوامر آنها، و در غیر اینصورت مورد تحریم قرار می‌گیرند و اگر سر پیچی کنند جریمه خواهند شد، و عمل آنها هیچگونه ارتباطی به حقوق بشر و زندگی روزمره مردم در کشورهای فقیر نشین ندارد و مردم اولین قربانیانی هستند که از تحریم‌ها ضرر روحی و جسمی و مالی خواهند دید، نمونه آنرا در روسیه، عراق، سوریه و... دیده ایم، و از آن جمله میتوان به برقراری تحریم‌ها علیه جمهوری اسلامی ایران توسط آمریکا اشاره کرد.

متأسفانه در بخش دولتهای "مترقی" چین و روسیه نیز برای اینکه از غافله‌ی سودآوری عقب‌نمانند، اقدام به روشی شبیه "بانک جهانی" و "صندوق بین‌المللی پول" کرده‌اند که مثلاً در مقابل تحریم‌های آمریکا و اروپا، گسترش تجارت و روابط مالی، خرید و فروش و پرداخت آن با یورو و یا واحد پولی دیگر، اهرم فشار به آمریکا و اروپا

بیاورند و با تاسیس "بانک توسعه ی مشترک " چند کشور برای همکاریهای اقتصادی، قرار است "مدیریت اقتصاد جهانی" را در مقابل غرب بدست گیرند، تا از این طریق بتوانند سلطه ی خود را بر اینگونه کشور ها گسترش دهند.

کشور های سرمایه داری از شرایط بد مالی و اقتصادی حاکم بر کشورهای فقیر سوء استفاده کرده و وام های دراز مدت و با تضمین دولتها ی مربوطه به شرکتهای خصوصی میدهند، و عملاً باعث نابودی امکانات اقتصادی اینگونه کشور های وام گیرنده میشوند، دیدیم در عراق بعثت تحریم ها تنها پانصد هزار کودک از بی داروئی جان خود را از دست دادند .

در اینجا است که کشورها ،دولتها وشرکتهای خصوصی را مجبوره بر قراری قوانین ضد انسانی مینمایند ، که دولتهای مربوطه کمترین دخالت در نقش اقتصاد خود نداشته باشند و در دراز مدت موجب تورم -گرانی- تشدید فقر- بیکاری و... میشوند و به استثمار افسار گسیخته ی کارگران- زحمتکشان منجر میگردد و آگاهانه دامن به فساد اداری دولتها میزنند، می بینیم که دستگاه اداری و دولتی ایران در فساد مطلق وچپاول ثروت مردم از هیچ جنایتی ابا ندارند، گرانی- بیکاری - فقر در ایران بیداد میکند.

با دامی که با نرخ بهره بالا زیرپای اقتصاد بانکی ایران قرار دادند نقشه ها و دستورالعمل های "صندوق بین المللی پول" و "بانک جهانی" بود، که دراز مدت نرخ بهره غیر عادی بسیار بالای بانکها را به ورشکستگی کامل کشاند، علت و علل اصلی این بحران بانکی در ایران بود.

در این ارتباط است که تحریمها در ایران اثر گذار و دارای پیامدهای خطر ناک و منفی برای مردم میباشند.

می بینیم در ایران هنوز در آمد ارزی کاهش نیافته ، زیرا هنوز نفت بفروش میرسد، این حوادث ناگوار که در ایران هر روز رخ میدهد، و هراس مردم از روزی است که رژیم نتواند نفت صادر کند یعنی در تاریخ چهار نوامبر و در حال حاضر صادرات نفت 30% کاهش یافته است.

ما امسال شاهد خروج بیش از سی میلیارد دلار سرمایه کشور توسط عوامل رژیم بخارج هستیم و در سال گذشته نیز بالغ بر 58 میلیارد دلار بود، همه این توهمات از این است که دارندگان سرمایه هراسناک از دست دادن سرمایه خود میباشند.

و اما فردا که ایران نتواند نفت بفروشد، پیش بینی میشود که آمریکا و عربستان مدعی اند که کمبود بازار نفت را در بازار جهانی تامین خواهند کرد.

کاهش دادن تعرفه های آمریکا در مقابل پنجاه میلیارد صادرات چین به آمریکا با کوچکترین گذشت یا معامله - چین از خرید نفت ایران منصرف خواهد شد، چین و روسیه از هم اکنون اعلام کرده اند که خرید نفت از ایران را کاهش خواهند داد، و کشوره‌ها نیز که متحد آنها است از این قاعده پیروی خواهد کرد، البته روسیه معتقد است که افزایش قیمت نفت ناشی از سیاستهای آمریکا در مورد ایران میباشد.

در این ارتباط در خواست موارد 12 گانه وزیر امور خارجه آمریکا از ایران، که عدم حمایت مالی از تروریسم، پیوستن به آن و نداشتن شفافیت مالی است که گلوی رژیم ایران را می فشارد و راهی جز تسلیم برای دولت مردان ایران باقی نگذاشته است. و ایران مجبور شد در مجلس با جنجالی بی سابقه با تصویب لایحه ای به عدم حمایت مالی از تروریسم (لایحه ی الحاق مالی به کنوانسیون کمک به تروریسم) اقدام و آنرا تصویب کند و از سر خود وادارد، که هم زمان با تظاهرات در مجلس و بیرون آن برای سر پوش گذاشتن به نوشیدن یک جام زهر دیگر روبرو شد و حتی تاثیر روی نوسان ارز نیز داشت.

با بن بستى که رژیم جمهوری اسلامی ایران دچار آن شده است، آیا مردم ایران چاره ای جز تغییر رژیم دارند.

و اما گام بعدی رژیم این است که باید دست از حمایت تروریسم در جهان و بخصوص در ایران بردارد، البته تا زمانیکه این رژیم بر سر کار است دست از ترور و خفقان بر نخواهد داشت، همچنانکه می بینیم زندانها پر از معترضین شده و در روز روشن آدم میکشند.

عقب نشینی و تصویب لایحه "عدم حمایت از پولشوئی"، عقب نشینیهای دیگری را بدنبال خواهد داشت، تا رضایت آمریکا - چین و روسیه را بدست بیاورند، اما دنیا امروز تروریسم افسار گسیخته ی جمهوری اسلامی ایران را زیر زره بین گذاشته است و میدانند که پولهای فروش نفت صرف مخارج تروریسم شده و خواهد شد و سازو کار بانکهای ایران هم تغییر نخواهد کرد، بانکها عملاً ورشکسته شده اند، زیرا سپرده مردم را نمیتوانند پرداخت کنند،

و در شرایط نفروختن نفت قادر نخواهند شد حقوق کارمندان و حتی پرسنل ارتش و سپاه را به پردازند.

لایحه "الحاق ایران به کنوانسیون مقابله با تامین مالی تروریسم" و تصویب آن در ایران آغاز دوره تازه ای از جنگ و جدال داخلی دولت است. آیا تصویب (ت-اف-ت) یعنی چهارمین و آخرین لایحه از مجموعه ی (اف-آ-ت-اف) در بحران درون رژیم ایران اثر گذار است؟ آیا اینگونه اتفاقات گذرا است؟ یا در ادامه ی بحران و تحریم ها ما شاهد اینگونه عقب نشینیهای اجباری خواهیم بود.

اساسا ابعاد بحران با بحرانهایی که رژیم در گرداب آنها فرو رفته چیزی نیستند که انتظار فرو کش کردن و رهایی و یا حتی تصور کاهش آنها در شرایط فعلی منطقی باشد.

پولشوئی - اتحادیه و یا نهادی بنام (اف-آ-ت-اف) که از 29 کشور تشکیل شده است و مقر آن در نیویورک است، مقرراتی بین المللی در باره پولشوئی را تدوین کرده که شامل یکسری قوانینی است که افراد و شرکتهای تجاری را موظف میکند که در مورد نحوه ی درآمد و سود به دولتهای خود توضیح بدهند، و از این راه سرمایه هائی که بدست آورده اند از راههای نامشروع مانند قاچاق- رشوه، برای ورود این سرمایه ها به بازارهای مالی با مشکل روبرو میشوند و در نهایت سلامت نظام مالی و اقتصادی کشور مربوطه را بخطر می اندازند مانند روش و رفتاری که بانکهای ایران دچار آن شده اند و مسئله ی مرکزی این داستان تامین مالی تروریسم بین المللی رژیم جمهوری اسلامی ایران است.

شاهد هستیم که خامنه ای عملا موافق تصویب این لایحه بوده و از طرفی در مقابل مردم میگوید نه، دو دوزه بازی میکند و عملا تسلیم بلا شرط در مقابل آمریکا شده و از طرفی دیگر به تهدید و سرکوب نیروهای داخلی کشتار معترضین اقدام میورزد، بهر صورت اهمیت قضیه خارج شدن از لیست سیاه تروریسم مطرح است، و نه چیز دیگری، زیرا اگر از لیست سیاه خارج نشوند نمیتوانند مبادلات و معاملات مالی و بانکی با سایر کشورها داشته باشند.

از این به بعد عملا و قانونا آمریکا - اتحادیه اروپا اطلاعات مالی و بانکی مربوط به ایران را میتوانند رصد و چک کنند. شفافیت مالی اگر صورت بگیرد دیگر دولت ایران قادر به دور زدن تحریمها نخواهد شد، جلوی قاچاق اسلحه- مواد مخدر و... گرفته خواهد شد و در نهایت

سپاه پاسداران باید منحل شود، البته سپاه به تقلاهای مذبوهانه ی خود و تهدیدهای داخلی افزایش خواهد داد ولی در نهایت کار سپاه تمام شده است، و وضعیت اقتصادی ایران در دراز مدت نا پایدار و شکننده تر از امروز و منجر به فروپاشی نظام اقتصادی خواهد شد، نظام ولایت فقیه در این شرایط اقدام به "یکان حفاظت از آستان قدس رضوی" از ترس انحلال سپاه برای جانشینی آن کرده.

سقوط بهای ریال در برابر دلار:

از آنجا که رژیم جمهوری اسلامی ایران با بن بست کامل اقتصادی روبروست، شکی نیست، سقوط ریال و بی ارزش شدن آن در برابر ارزش دلار، در ارتباط با ندانم کاری اقتصادی، بانک مرکزی و دولت میباشد و سقوط دلار در کوتاه مدت با ترفند های بکار برده شده بانک مرکزی و دولت، ظاهری و کوتاه مدت است، و این در حالیست که هنوز تحریم های اصلی که فروش نفت و بسته شدن قفل بانکها باشد فرا نرسیده است و رژیم حجم هزینه هایش از چند سال گذشته نیز چند برابر شده است.

بدیهی است که در یکسال گذشته ارزش ریال در ایران 40% در مقابل ارزشهای خارجی سیرنزولی داشته، حقوق کارمندان - کارگران و کلا حقوق بگیران افزایش نداشته هیچی پرداخت هم نشده ماهها، در نتیجه قدرت خرید کم شده، علاوه بر کاهش چهل در صدی قدرت خرید حقوق بگیران، سبب ایجاد نا امنی در جامعه میشود که شده، و بیم آن میرود که متخصصین از ایران خارج شوند که شده اند، و همچنین سبب مشکلات نقدینگی و توقف و تعطیلی کارخانجات خواهد شد که شده، و در نهایت عدم ثبات اقتصادی و نوسانات ارز تاثیر مستقیم بر صنعت-کسب و کار بیشتر از این خواهد گذاشت.

مسئله عاجل و فوری مالی و پولی کشور در شرایط بحران ارزی، نظام را در شرایطی قرار خواهد داد که باید نقدینگی کلان که از میزان تولید ملی بالاتر رفته، مانند بازار ارز- طلا که موجب شده نظام را از ثبات انداخته باشد، و باید جلوی افزایش نقدینگی گرفته شود، که دولت نمیتواند این کار را بکند و بر عکس هر روز به حجم افزایش نقدینگی بجای کم شدن، اضافه میشود.

دریافت وامهای بدون وثیقه عوامل رژیم از بانکها، هر روز حجم بدهی این افراد به بانکها و به بانک مرکزی افزوده میشود، یعنی توقف نقدینگی و کم شدن آن غیر ممکن شده است.

راهی که باقی مانده، وبا این بازیها که قیمت دلار از 4 هزاربه بالای 15 هزاررسیده، پرداخت وامهای بدهکارو بر گرداندن آنها به بانکها میباشد، که این هم غیر ممکن است زیرا دزدان مسلمان پولها را برداشته و فرار کرده اند.

راه دیگر پس انداز کنند ه گان در بانکهای عملا ورشکسته شده که باید اعلان ورشکستگی کنند یا در آینده مجبورند اینکار را بکنند، تا پول مردم را رسماً نه پردازند، یعنی پس اندازها عملاً توسط عمال رژیم دزدیده شده با کمک دولت و رهبرنظام. از طرفی عرضه کننده بزرگ دولت است یعنی ارز از فروش نفت بوجود می آید که در اختیار دولت قرا میگردد، و صادرات غیر نفتی ایران که حدود 50 میلیارد دلار بر آورد شده است و بخارج فروش میشود تا تامین ارزی دولت باشد اما پولش به ایران بر نمیگرددو توسط بانکهای اتحادیه اروپا متوقف میشوند، دولت مزورانه از این پولها استفاده نامشروع میکند و وقتی ارز بالا رفت آنها را اگر بتواند برمیگرداند که استفاده بیشتر ببرد یا بجای پول کالا وارد میکند و گران میفروشد.

نوسانات دلار، خرید و فروش آن عملاً نظام اسلامی را پریشان و بهم ریخته است، تر فند های جمهوری اسلامی، جمع آوری دلار های مردم که در خانه دارند، به مردم بالای ده هزار تومان میفروشد و چهار هزارو دویست میخرند، خود این عمل یک دزدی از جیب مردم است که رژیم رسماً و عملاً دارد در روز روشن ثروت مردم را می بلعد. دلار اگر ارزان شد، عملاً باید در مقابل آن قیمت اجناس هم بهمان نسبت ارزان و پائین بیاید تا وضع مردم بهتر اگر نشود بد تر نگردد، که عملاً اینطور نیست.

از آنجا که هنوز دلار معتبر ترین ارز بین المللی است در حال حاضر و به این سادگی حذف شدنی از مبادلات بین المللی نیست، حتی چین و روسیه و هند هم قادر نخواهند شد در مقابل دلار کاری اساسی و معتبر انجام دهند.

با فروش طلاهای ایران چه در داخل و چه در خارج رژیم قصد جمع آوری دلارهای مردم را دارد، یعنی به طلاهای ایران توسط دلان دولتی، سپاه چوب حراج زده شده است.

با چپاول ثروت مردم، و مشکل کردن هر بیشتر شرایط زندگی در سراسر کشور، ثروت را به عراق- سوریه- لبنان و آفریقا میبرند و به بدل

و بخشش مشغولانند، و بعنوان کمک های انسان دوستانه در سوریه به ساختن بیمارستان - ساختمان سازی مشغولند یعنی خدمات رایگان به عربها ی خودی ، میدهند.

بهر حال رژیم دو راه بیشتر برایش باقی نمانده است یا تسلیم کامل یا جنگ ، که از قراین چنین بر میآید که برای نجات خود و رژیم از در تسلیم در مقابل خواسته های زور گویانه آمریکا و اروپا در آمده ، فعلا نجات خارجی را می بیند، غافل ازاینکه قدرت و نیروی محرکه ی سرنگونی جامعه در ایران است ، زیرا کنترل بحران در ایران توسط جمهوری اسلامی غیر ممکن شده است، در چنین شرایطی است که اوضاع اجتماعی به شدت به هم ریخته را نمیشود بسادگی کنترل کرد.

اعتصابات رانندگان ، کامیون داران و آثار و عواقب این اعتراضات بتدریج در امور کشور و در زندگی مردم تاثیر مستقیم خواهد گذاشت و در نتیجه خشم و نفرت مردم نیست به دستگاه هیئت حاکمه را بیشتر خواهد کرد، و اقشار مختلف و نا راضی جامعه را در برابر کلیت رژیم قرار خواهد داد، بازاریان در تهران و شهرستانها دیر یا زود به موج نا راضیان و اعتصابات خواهند پیوست، کارگران - بیکاران - جوانان باید به اعتصاب سراسری به پیوندند، و عرصه را به رژیم اسلامی تنگ تر و در نهایت از آن بگذرند. راه نجات تنها بدست خود مردم ایران است و چشم امید به بیگانگان داشتن کشاندن مردم به سراب است. 1.11.2018

Bayat.a@freenet.de

<https://www.facebook.com/amin.bayat9>

مردم باید یک کاری بکنند! چه ب اید کرد؟ از علی صدارت

در تب رسیدن نرخ ارز، از حدود سه-چهار هزار تومان، در آن مدت بسیار کوتاه، به حدود بیش از بیست هزار تومان، با هموطن عزیز

در ایران صحبتی داشتم. بازهم فقیرتر شدن مردم ایران، به قول شاعر، دلم را دوزخی سازد و دو چشمم را کند جیحون. هموطنان ما، مردمی که در وطنی میزیند که روی اقیانوسهای نفت و گاز شناورند، و بی‌نهایت انرژی تجدید شونده در اختیار دارند، و نیروهای محرکه در دسترس با ابعادی عظیم، از جمله و بخصوص جوانان ایرانی، برایشان مهیا است. صحبت پراحساس و پردرد این عزیز، با این جمله به مکث طولانی رسید: «...وضعیت هرروزه بسیار وحشتناک‌تر می‌شود، و هیچ چاره‌ای نیست مگر اینکه مردم یک کاری بکنند» سکوت منتظرانه من به این جمله وی انجامید که «البته بقیه هم همین را می‌گویند ولی هیچکس نمی‌پرسد که این مردم چه کسانی هستند... و من و هیچکس دیگری نمی‌گوییم که من هم جزئی از این مردم هستم!! و چرا کاری انجام نمیدهیم!؟»

برای گذاری خوشنتردا از استبدادهای شاه و شیخ، و هرگونه استبداد دیگری، یک حداقل لازمی از ما مردم باید(باید!) در [ساختن سرنوشت](#) مشارکت نماییم. این باید، یک دستور نیست که نویسنده به خواننده این مقاله می‌دهد، یک پیشنهاد است. برای اینکه از گرسنگی نمیرید، باید (باید!) غذا را بجوید و باید لقمه را قورت دهید!!

ولی اگر هر کسی صبر کند تا ببیند که دیگری چه می‌کند و چه خواهند کرد، و منتظر بماند که دیگران این حداقل لازم را بسازند، سرنوشت بدی که ما در چند دهه اخیر گرفتار آن هستیم، خودبخود به یک سرنوشت خوب مبدل نخواهد شد. رانت‌خواری و ویژه‌خواری که لاینقطع به تجاوزها به [حقوق](#) ما مشغول هستند، خودبخود و از روی شفقت! و مهربانی! کنار نخواهند رفت که هیچ، حتی اصلاح و متحول هم نخواهند شد. کجا بروند از اینجا بهتر!

هرچه تعداد مشارکت‌کنندگان در ساختن سرنوشت خوب بیشتر بشود، گذار خوشنتردا تر و رسیدن به سرنوشت بهتر، سریعتر خواهد شد.

ما می‌خواهیم از استبداد گذر کنیم و به دموکراسی برسیم. از دید دموکراسی، سیاست، به معنی مشارکت شهروندان در ساختن سرنوشت و تدبیر امور است. از دید استبداد، سیاست، به معنای حفظ منافع شخصی و حزبی و گروهی و... است، و با توجه به این واقعیت به عنوان یک پیش‌فرض، برای مردم سرنوشت دلخواه قدرت را ساختن است.

مشارکت شهروندان در ساختن سرنوشت و تدبیر امور، بدون عمل به حقوق ممکن نیست، و [حق](#) خودانختگی و استقلال و آزادی، از اهم این حقوق

هستند. حقوقی که تعطیلی‌بردار نیستند! حقوقی که تقدم و تاخیر پذیر نیستند! حقوقی که غیرگزینشی و بدون تبعیض و همه‌کسانی و همه‌مکانی و همه‌زمانی هستند.

پندار قدرت‌مکان، نمی‌تواند کم‌کم به آن فرد نقشی بیشتر از میت در دست غسال را بدهد، چرا که برای خود و سایر مردم، نقشی قائل نیست و با اصیل دانستن قدرت، تمام نقش را متعلق به قدرت می‌داند. خود را آهوی لنگی میدانند و در پنجه‌های شیر شکاری می‌بینند.

به غیر از خود ما مردم، هیچ فرد دیگری و یا تشکیلات و حزبی و یا دولت و سامانه سیاسی نخواهد توانست کلیه معضلات جامعه را، بدون مشارکت مردم در ساختن سرنوشت خود، حل کند. اگر کسی یا گروهی چنین وعده‌هایی می‌دهند، قطعاً دروغ می‌گویند (دروغ به دیگران و در بهترین وجه، حتی دروغ به خود) و قطعاً و حتماً، و چه بخواهند و یا حتی اگر واقعا و از ته دل هم نخواهند، لاجرم استبداد دیگری را بر ما حاکم خواهند کرد. دروغهای پهلوی (دروازه‌های تمدن بزرگ،...، جلوگیری از ایرانستان شدن،...) و دروغهای خمینی و خامنه‌ای (اسلام ناب محمدی،...، جنگ در سوریه برای جلوگیری از حمله به کرمانشاه و همدان، در حالی که حمله به اهواز و انهم در رژه قوای نظامی-انتظامی و نمایش اقتدار رژیم اتفاق افتاد)

هرچه یک فرد و یا تشکیلات و حزبی و یا یک سامانه سیاسی مردم‌سالارتر باشد (از جمله):

۱- تعداد وعده‌هایش برای مردم کمتر خواهد بود. وعده‌ها به شکلی که قول بدهد او بجای مردم، در آینده، سرنوشت بهتری به ارمغان بیاورد، و البته آن آینده‌ای که هیچ‌وقت به آن نمی‌توان رسید! وعده‌هایی چون: رشد و بهشت و تمدن بزرگ و **تمامیت ارضی** و آزادی و استقلال و جلوگیری از جنگ داخلی و جلوگیری از تجزیه ایران و... را بیاورد)

۲- امکان رشد را برای تعداد هرچه بیشتر مردم مهیا می‌کند، و رشد را عمل به حق و احقاق هر حقی از همه حقوق هر فردی در هر زمانی و در هر مکانی معنی می‌کند و به جای وعده و وعید، میزان دسترسی به امکانات رشد (=گسترش عرفان و آگاهی‌ها به حق و حقوق و تسهیل و فراهم آوردن شرایط و امکانات برای عمل به حقوق و احقاق حقوق) را برای هرچه بیشتر مردم فراهم می‌کند

۳- شرایط را برای مشارکت مردمی در ساختن سرنوشتی همیشه خوب و

خوبتر، پیوسته هرچه فراهم‌تر میکند.

۴- آگاه شدن و آگاه کردن مردم را حقی از حقوق می‌داند و در احقاق آنها، شرایط را هرچه بیشتر تسهیل و امکانات را هرچه بیشتر می‌ها و قابل دسترسی می‌کند و مردم را هم به این مهم، می‌خواند. انتخابی و پاسخگو بودن متصدیان [رسانه‌هایی](#) که بودجه آنها توسط دولت تهیه می‌شود، بخصوص برای کشوری مانند ایران، قدمی عظیم است برای گذاری خشونت‌زدا از استبداد، و استقرار و استمرار [مردم‌سالاری](#) و پیشبرد آن به نقطه‌ای غیرقابل بازگشت.

۵- و شاید از همه مهمتر، هرچه یک فرد و یا تشکیلات و حزبی و یا یک سامانه سیاسی مردم‌سالارتر باشد، دارای اعتماد به نفس فردی و اعتماد به نفس جمعی و اعتماد به نفس ملی بیشتری است، و در نتیجه آن دست‌گذاری به سوی این و یا آن قدرت دراز نمی‌کند، و با عزت نفس و استقلال، تمرین در فراهم کردن امکانات روی پای خود ایستادن را می‌کند.

تضمین برای گذار خشونت‌زدا به [مردم‌سالاری](#) و محقق شدن سرنوشت بهتر را نباید از افراد و از تشکیلات و از دولت طلب کرد، بلکه باید از خود طلب کنیم و به تشکیلات و دولت، تحمیل کنیم.

اگر با راحت‌طلبی و عافیت‌طلبی، بپذیریم که وظیفه پیدا شدن سرنوشت بهتر را باید بر عهده فردی یا تشکیلاتی و یا دولتی بگذاریم، مسلماً به سرنوشتهای بد و بدتری خواهیم رسید و خودمان به دست خویش، از آن افراد و تشکیلات و دولت، مستبدانی خواهیم ساخت و خودمان با دست خویش، به آنها مشروعیت خواهیم داد که بر ما حاکم باشند و سرنوشت بد و بدتری را نصیب ما کنند.

کمترین کاری که یک شهروند باید بکند، نظارت در کار دولت است و اینکار، از یک طرف به مدد انتخابی شدن مسئولان رسانه‌های همگانی، و متصدیان آنها، مستقیماً به مردم پاسخگو کردن است که واقعیتی پایدار پیدا می‌کند. و از طرف دیگر امکانات و تسهیلات لازم برای فعالیت مستقل و آزاد و حقوق‌مند رسانه‌های مردمی را فراهم نمودن است که قدرت از نظارت مردم راه فراری پیدا نمی‌کند که بتواند به تجاوزهای خود به حقوق، ادامه دهد.

یک فرد مستبد و یا یک تشکیلات و حزب و یا دولت و سامانه سیاسی استبدادی، مردم را هرچه منفعل‌تر می‌خواهد و تمام تلاش خود را می‌کند که مردم جرات چون و چرا کردن در سرنوشت خود نکنند، در حالیکه یک

فرد مردم‌سالار و یک هسته حقوق‌مدار و یا یک تشکیلات و حزب و یا دولت و سامانه سیاسی حقوق‌مند، مردم را هرچه فعال‌تر می‌خواهد و اگر موفق نشود که مشارکتهای مردمی را پیوسته فرگیرتر کند و زمینه‌ای آنرا هرچه مهیا‌تر کند، قطعاً یا سقوط خواهد کرد و یا خود کم‌کم از حقوق‌مداری دور، و خود به استبداد دیگری مبدل خواهد شد.

در انفعال ماندن و منتظر دیگران شدن و صبر کردن تا بقیه مردم چه بکنند، تعطیلی گرفتن از زندگی است، مرخصی از زنده بودن است. برای [مشارکت در ساختن سرنوشت](#) خویش، نمیتوان به دنبال یک شغل نیمه‌وقت بگردیم! و به همین ترتیب، نباید به دستگاه مغزشویی قدرت‌مداران و دیکتاتورها اجازه دهیم که به ما دیکته کنند که زمان از انفعال بیرون آمدن، چه زمانهایی میتواند باشد؛ تظاهرات و راهپیماییهای قدرت‌فرموده، ... دهه فجر، ... شرکت در «انتخابات»، ...

زنده ماندن یک شغل تمام‌وقت است! به محض ترک این شغل، مرگ به سراغمان می‌آید! با ادامه انفعال و با هر یک روزی که این رژیم بیشتر در قوت بماند، حیات ملی ما بیشتر در خطر مرگ قرار می‌گیرد. شهروندی یک شغل تمام‌وقت است! ولی نه به این معنا که کار و زندگی معمولی و حتی ورزش و استراحت و تفریح باید بکلی فراموش شود. بلکه برعکس، این در استبدادهاست که انواع کار و زندگی معمولی و حتی ورزش و استراحت و تفریح، به تدریج محدود و کم‌کم فراموش میشوند. آیا سرنوشت ما در استبداد به غیر از این بوده است؟

برای برپایی و پویایی و پیشبرد مردم‌سالاری، نه شما و نه من و هیچکدام از همه شهروندان نباید از مشارکت در ساختن سرنوشت خود دمی بیاساییم و این امر حیاتی را به دیگری و دیگران بسپاریم، و یا به فردا وانهیم. اگر برآستی خواهان مردم‌سالاری هستیم، شما و من و هر کدام از همه ما باید به عنوان یک موجود نسبی و فعال، به سهم خود و به نوبه خود، در ساختن سرنوشتی خوب و خوب‌تر، فعال شویم و کاری انجام دهیم، هرچقدر هم آن کار در ظاهر به نظر بسیار کوچک بیاید. نباید پرسید که آخر چه کاری از دست من ساخته است. نباید منتظر شد که دیگری و دیگران برای ما ابتکار و خلاقیت کنند! نباید منتظر شویم که ببینیم چه کسی به سوال «چه باید کرد» به جای ما چه پاسخی خواهد داد. برای رسیدن به مقصدی، هرچقدر هم آن مقصد دور به نظر برسد، باید قدم برداشت. در این راه، اولین قدم همیشه سخت‌ترین قدمها است.

راه رسیدن به مردم‌سالاری، از قدم اول شروع میشود، این قدم را خود

ما مردم باید برداریم، قدمی که هیچکس نمیتواند آنرا برای ما بردارد. تا دیر نشده، همه ما، به سهم خود و به نوبه خود، باید در راه مردمسالاری قدم بگذاریم، و به سهم خود و به نوبه خود به راه ساختن سرنوشت خوب و خوبتر، پای بنهیم.

تو پای به راه در نه و هیچ میپرس خود راه بگویدت که چون باید رفت!

علی صدارت

آبان ۱۳۹۷

مبارزه ایرانیان داخل و خارج کشور مکمل یکدیگرند - احد قربانی دهناری

سرکوب غیرانسانی جنبش مردم ایران از فرادی به قدرت رسیدن روحانیون، قتل عام مبارزان از سوی حکومت و بی‌تفاوتی مردم به این قتل‌عام‌ها، مهاجرتی ناخواسته را به میلیون‌ها مبارز ایرانی تحمیل کرده است.

بی‌کفایتی و بی‌مهری دست اندرکاران و عدم امکان کار و پژوهش برای جوانان با استعداد ما، مهاجرتی ناخواسته را به میلیون‌ها نخبگان ایرانی تحمیل کرده است. در نتیجه در خارج کشور، بیش از پنج تا شش میلیون نفر ایرانی زندگی می‌کنند که هفت درصد جمعیت کل کشور را شامل می‌شوند (۱) و سالانه بیش از ۱۵۰ هزار نخبه علمی از کشور خارج می‌شوند و به این جمع می‌پیوندند (۲).

جمهوری اسلامی آنچه در توان داشت برای نابودی مبارزان ایران بکار گرفت. از قتل عام زندانیانی که محکوم‌تشان تمام شده بود تا قتل‌های زنجیره‌ای، تا ترور زنده یادان پروانه اسکندری و داریوش فروهر، محمد مختاری، محمدجعفر پوینده، عبدالرحمان قاسملو، شاپور بختیار،

سروش کتیبه، عبدالرحمان برومند، کاظم رجوی، شهریار شفیق، علیاکبر طباطبایی، بیژن فاضلی، فریدون فرخزاد، صدیق کمانگر، رضا مظلومان، غلامعلی اویسی، عبدالله قادری‌آذر، صادق شرفکندی، همایون اردلان، فتاح عبدلی، نوری دهکردی و صدها تن دیگر.

علاوه بر مبارزان سیاسی، اندیشمندان، هنرمندان و متخصصان ایران، حتی آنها که فعالیت سیاسی ندارند سخت از نظام تبعیض‌آمیز و تنگ‌نظر به ستوه آمده و کشور را ترک کرده‌اند.

در ایران هیچ امکان فعالیت سیاسی، اجتماعی، هنری و ادبی برای احزاب، شخصیت‌های سیاسی، تشکلهای مدنی و هنرمندان وجود ندارد. هر صدای انتقادی و اصلاح‌خواهانه با قساوت باورنکردنی سرکوب می‌شود.

به طور تاریخی به علت خفقان و عدم امکان مبارزه در داخل ایران، مبارزات خارج از کشور، هم در جنبش مشروطیت و هم دوران انقلاب بهمن سهم اساسی در اطلاع‌رسانی، افشاگری، آموزش، بسیج و پیروزی انقلاب داشته است. (حتی خمینی در خارج کشور با استفاده از تریبون دموکراسی غرب دروغ‌ها و وعده‌های سیاسی و اجتماعی بی‌اساس خود را به مردم ایران می‌رساند.)

از یک سو مبارزه در داخل ایران بی‌نهایت دشوار است. از سوی دیگر بیش از شش میلیون تحصیل کرده و مبارز مجهز به تجربه کار، تحصیل و مبارزه سیاسی در دموکراسی کشورهای مختلف در خارج بسر می‌برند. این سرمایه‌های عظیم و پشتیبان تاثیرگذار مبارزه مردم ایران است. حرکت همگام این نیرو قادر به زدن ضربه اساسی به حکومت استبداد دینی در ایران است، در افشا و انزوای رژیم می‌تواند نقش اساسی و هم در امیدوار کردن مردم به بند کشیده ما اثر بی بدیل دارد.

با مبارزه ایرانیان خارج از کشور و همگامی و همکاری آنها با مبارزان داخل کشور، عده زیادی مخالفت می‌کنند و یا آنرا کم اهمیت جلوه می‌دهند. مخالفت و برجسبزی جمهوری اسلامی قابل درک است، ولی آنچه قابل درک نیست کم بها دادن برخی فعالان اپوزیسیون به مبارزه ایرانیان خارج از کشور است. هر چند گاه با شعارهایی چون مردم داخل سرنوشت ایران را تعیین می‌کنند و یا آنها که خارج گود هستند و ... سعی در ناامید کردن و بی‌ثمر نشان دادن مبارزه فعالان خارج از کشور دارند.

شکی نیست که مبارزه مردم در داخل تعیین‌کننده‌ترین عامل پیروزی مردم ماست. اما مبارزه بیش از شش میلیون ایرانی مبارز، متخصص و

اندیشمند خارج از کشور را نباید کم بها داد. این شش میلیون ایرانی مبارز، متخصص و مجهز به تجربه دموکراسی، رواداری، فعالیت اقتصادی، اجتماعی، علمی، فنی و تکنولوژیک غرب سرمایه‌ای کلان و کمک جدی به جنبش آزادیخواهی ایران هستند.

باید از آزادی و امکانات ارتباط و مبارزه در خارج کشور برای تقویت جنبش آزادیخواهی ایران حداکثر بهره را برد. به انتقادات و اظهار نظرات دلسرد کننده به مبارزه خارج از کشور اعتنائی نکنید. با همه توان در راه تمرین رواداری، دموکراسی و کثرت‌گرایی بکوشیم و در افشا و انزوای داخلی و بین‌المللی هرچه بیشتر حکومت دینی جمهوری اسلامی و اتحاد مردم در مبارزه علیه حکومت بکوشیم.

میدان نبرد سیاست ایران پیچیده و بغرنج است. اصلی‌ترین و بنیادی‌ترین عامل تعیین کننده سیاست ایران، یعنی مردم از یک سو امکان تشکل و جهت دادن سمت ضربه خود را ندارند و از سوی دیگر با مدرنترین وسایل ارتباط جمعی با عقب افتاده ترین و خرافی‌ترین اندیشه‌های قرون وسطائی، شبانه روز بمباران می شوند. در میدان مبارزه سیاسی ایران، با رهبری دروغگو و بی اصول، گندم نمای جو فروش، بسیاری از افراد، شخصیت‌ها، احزاب و سازمان‌های سیاسی اشتباه کردند و همزمان درس‌های بزرگ آموختند. برای اتحاد بزرگ باید ملاک حال افراد، شخصیت‌ها و احزاب و سازمان‌ها باشد، نه تنها اشتباهات گذشته. «گر حکم شود که مست گیرند - در شهر هر آنکه هست گیرند.»

جنبش بزرگ مردم ایران باید با عفو عمومی و خودداری از انتقام و پایبندی به گفتگو و آشتی ملی از یک سو سرشت خشونت‌پرهیز خود را ثابت کند و از سوی دیگر ریزش طرفداران رژیم و بریدن از حاکمیت را تسهیل کند.

با ترسیم چارچوب اصول آینده ایرانی که می‌خواهیم، چون جدائی دین و دولت و کثرت‌گرایی، چون مبارزه خشونت‌پرهیز، چون پایبندی به رعایت حقوق بشر، توقف اعدام‌ها، همزیستی مسالمت آمیز با کشورهای همسایه و جهان و . . . جنبش را آگاه و منسجم کنیم و اتحاد بین مبارزه داخل و خارج را تقویت کنیم.

مبارزه داخل و خارج مکمل یکدیگرند. هر کدام امکاناتی دارند که دیگری ندارد. با اتحاد بزرگ مبارزان داخل و خارج، به مردم دربند ایران امید و شور و شوق مبارزه ببخشیم. گروه‌ها مختلف اپوزیسیون با همکاری باهم از یک سو همگامی در ساختن فردای ایران ویران شده

را تمرین می کنند و از یک سو دیگر مردم را به حصول اتحاد بزرگ
علیه جمهوری اسلامی امیدوار می کنند.

مبارزه داخل و خارج مکمل یکدیگرند. اتحاد بزرگ و همگامی ما،
انضباط و ثبات جامعه ایران را در دوران گذار از جمهوری اسلامی به
حکومت مردم تضمین می کند.

(۱) آمار اداره امور ایرانیان خارج از کشور وزارت امور خارجه

(۲) آمار وزارت علوم

۱۰ آبان ماه ۱۳۹۷

احد قربانی دهناری

گوتنبرگ، سوئد

ahad.ghorbani@gmail.com

<http://ahad-ghorbani.com>

<http://telegram.me/ahaddehnari>

<https://t.me/AhadGhorbaniDehnari>

<http://www.facebook.com/ahad.ghorbani.dehari>

Abstract

**The duties of Iranians abroad in the difficult conditions of
the Iranian people's struggles today**

There is an attempt to neglect the importance of the struggles
.of Iranians abroad against Islamic Republic of Iran

The struggle Iranian inside and outside of the country is the
complement of each other. One has possibilities that other has
not. With the great unity of the combatants inside and outside
.of country, give hope and enthusiasm

Ahad Ghorbani Dehnari

November 2018 1

Gothenburg, Sweden